

فهردهائی چند از

خطاهای مستشرقین

(۴)

این بار موضوع بحث ما آراء سه مستشرق بزرگ و گذشته‌زیر خواهد بود:

۱- شبرنگر

۲- سنوك هگرونيه

۳- ونسك

و بهتر آنست كه نخست مختصری در باره سرگذشت و وقایع زندگی هر يك بیان کنیم تا خواننده پیش از پرداختن بنقد آراء آنان مختصر اطلاعی از شرح حالشان داشته باشد.

۱- شبرنگر (۱۸۱۳ - ۱۸۹۳) در یکی از شهرهای اطریش متولد شد تحصیلات خود را در آنجا بیابان رسانیده سپس بلندن سفر کرد و بخدمت دولت انگلیس در آمد. اورا بهند فرستادند و در آنجا مدبریت مدرسه و تصدی چاپخانه‌ئی در کلکته بعهده وی محول گردید. سپس بوطن خویش بازگشت در برلن مدتی بتعلیم زبان عربی پرداخت. سپس به‌هایدلبرك رفت و بیکار تالیف اشتغال ورزید.

۲- اما سنوك هگرونيه از اهالی هلند و استاد عربی دانشگاه لندن بود در سال (۱۸۸۴-۱۸۸۵) بشبه جزیره عربستان رفت و مدتها بطور ناشناس در مکه اقامت گزید.

باو دست میدهد عرق میریزد خمودگی و بی‌عالی پیدا میکند و چون دست یافتن بچنین موادی همیشه برایش میسر نیست برای تهیه آن حاضر به هر گونه عمل بد و تحقیر آمیز میشود و هر دفعه برای بدست آوردن همان اثر و حالات مجبور باستعمال بیشتری گردیده و بتدریج چار انحطاط اخلاقی و روحی شدید میشود و باهزینه سنگینی که هر روز بر خود و خانواده اش تحمیل مینماید دچار فقر اقتصادی شده و فامیلی را بسوی فنا و نیستی سوق میدهد و خود نیز در سنین جوانی بعلت لاغری شدید و حتی جنون، زندگی را از دست میدهد.

هفده سال نیز در جاوه ماند و از طرف دولت مستشار امور اسلامی بود. وی ریاست آکادمی هلند را داشت و در نوشته‌هایش دین اسلام را مورد انتقاد قرار میدهد (رجوع کنید بدایرة المعارف اسلامی)

۳- ونسنگ شاگرد سنوك و بمنزله دست راستش محسوب میگردد. وی سردبیر دائرة المعارف اسلامی بوده است.

تقریباً همه خاورشناسان بخصوص خاورشناسان گذشته پیش آهنگان، مبشرین و مبلغین مسیحیت بوده‌اند و بمنظور خدمت باستعمار با وسائل مختلف میکوشیدند تا مسلمین را نسبت به عقاید دینی خود مشكوك گردانند و راه را برای مبشرین مسیحی باز کنند که نسبت بدین اسلام و پیغمبر گرامی بنای هرزه درائی و یاوه سرائی گذارند. مخصوصاً این مبلغین را با مثنی حق و سفسطه علمی که آن را استنتاج تحلیلی و نقد فنی و آزادی فکر نام نهاده بودند، تجهیز میکردند. در نتیجه بزودی بسیاری از محققین معاصر فریب آنان را خورده کور کوران و بترویج آراء باطل و سخیفشان پرداختند و انتقادات مغرضانه آنان را وسیله قرار داده جماعتی از جوانان را نسبت بدین و عقیده خود مشكوك گردانیدند از اینجهت واجب است هر مستشرق را با احتیاط و مآل اندیشی بسیار از همه جانب مورد دقت و توجه قرار دهیم و آثار و مؤلفاتش را بخصوص اگر از کسانی باشد که در باره قرآن و با زندگی پیغمبر بزرگ بیحث و گفتگو پرداخته با شك و احتیاط مورد مطالعه قرار دهیم.

در صفحه ۲۷ مجله اول دائرة المعارف اسلامی بنقل از ونسنگ چنین آمده است:

شهر نگر اول کسی بود که دریافت شخصیت ابراهیم بطوریکه از قرآن استنباط میشود پیش از آنکه سر انجام مؤسس کعبه قلمداد شود مراحل مختلفی را طی کرده است. سنوك هترونیه پس از وی این ادعا را توسعه داد و گفت: ابراهیم در وحی های مقدم (الذاریات از آیه ۷۴ بیعد، الحجر از آیه ۵۰ بیعد، الانعام از آیه ۷۴ بیعد، هود از آیه ۷۲ بیعد، مریم از آیه ۴۲ بیعد، الانبیاء از آیه ۵۲ بیعد، عنكبوت از آیه ۱۵ بیعد) پیغمبری است مانند پیغمبران دیگر که مردم را از عذاب خدای بیم میدهد و هیچ ارتباط و نسبتی بین او و اسمعیل ذکر نشده آنکهی علاوه بر اینها در سوره هائی از قبیل (السجده آیه ۲ و سبا آیه ۴۳ و یس آیه ۶) چنین ذکر شده که خداوند قبل از این برای اعراب پیامبری نفرستاده است. و نیز اصلاً ذکر نگشته که ابراهیم مؤسس کعبه و یا اولین مسلم بوده است. اما در سوره های مدنی (سوره هائی که در مدینه نازل شده) موضوع بخلاف اینها است. ابراهیم آنجا حنیف و مسلم و واضح دین ابراهیم خوانده شده و باتفاق اسمعیل خانه کعبه را بنیان نهاده است. علت این اختلاف آنست که محمد در

مکه بیهودان تکیه کرده. اما دیری نگذشت که آنان باوی بنای عداوت و ناسازگاری گذاشتند و وی ناچار شد پشتیبان دیگری غیر از آنها بجوید. در اینجا اندیشه اش او را بر آن داشت که شخصیت دیگری برای ابراهیم (پدر عرب) پدید آورد و خود را از یهودیت روزگار خویش آزاد کرده بیهودیت ابراهیم که هموار کننده طریق اسلام است پیوند دهد و هنگامیکه مکه قسمت اعظم افکار پیغمبر را بخود مشغول کرد ابراهیم بنا کننده «کعبه» معرفی گردید ۱ - ۵ و نسنک .

آنهاییکه از اغراض و اهداف مستشرقین غافلند اول بار تصور میکنند که «شبر نگر سنوک و ونسنک» بتحقیق جالب و دقیقی پرداخته و همه آیات قرآن را بدقت مطالعه کرده اند که در نتیجه بیافتن مواضع ضعف آن موفق گشته اند. و خوانندگان این بحث تصور میکنند که پایه های اسلام متزلزل گشته و این مستشرقین با ادعای اینکه «حمد نخست کوشید از یهودان بفتح خویش استفاده کند اما چون موفق نگردید ناچار برای ابوالعرب (ابراهیم) شخصیت دیگری آفریده، بکشف مهمی موفق گشته اند.

برای اینکه بحث دقیقی در این زمینه بعمل آید بهتر است همه سوره ها اعم از مکی (سوره هایی که در مکه نازل شده) را مورد دقت و مقایسه قرار دهیم و ببینیم که آیا فقط سوره های مدنی است که با ارتباط نسب حضرت محمد با ابراهیم علیه السلام بانی کعبه اشاره کرده ۰۴ آیا حقایق تاریخی که در دست ما است مؤید صحت استنباط ونسنک میباشد یا خیر؟ پس باید یکایک آنچه را که ونسنک ادعا کرده موضوع تحقیق قرار دهیم و اگر اتفاقاً آنچه که وی گفته واقعیت دارد باید علت سنکوت گذاشتن ارتباط نسبی میان اسمعیل و ابراهیم را در سوره های مکی بیان کنیم چه بسا ممکن است که مناسبتی پیش نیامده باشد تا ضرورت ذکر این ارتباط را ایجاد کند.

اما چنانچه از آیات قرآن چنین نکته ای استنباط نشد آنگاه مسلم میشود که ونسنک از اول گام مرتکب خبط و خطا گشته و در مفاد لغزش سرنگون شده در اینصورت باید دید چگونه از این مفاد رهائی مییابد.

ماهیح شك نداریم که دین مادی محکمی است و ونسنک و شبر نگر و سنوک کم دانش تراز آنند که بتوانند روح قرآن را فهم کنند چه رسد باینکه آن را مورد انتقاد قرار دهند

اما دلایل این سه مستشرق و همگامان آنان باین دلیل خطا است که اینها میگویند :

۱- اسلام مکه از لحاظ شخصیت ابراهیم علیه السلام غیر از مدینه است چه ابراهیم مکه و بعبارت دیگر ابراهیم قرآن مکی هیچ ارتباط با اعراب نداشته نه ابوالعرب (پدر عرب) محسوب میشود و نه بانی بیت الله الحرام است. و نیز هیچگونه ارتباطی بین او اسمعیل و اعراب نیست.

۲- هنگامیکه پیغمبر بمدینه مهاجرت نمود بزرگترین آرزویش آن بود که یهود بوی ایمان آورند و وی را پشتیبانی کنند و چون آرزویش بتحقیق نبیوست کوشید خود را از طریق ابراهیم با آنان (یهود) پیوند دهد لذا سخن از یهودیت ابراهیم گفت.

قسمت اول باین دلیل خطا است که و نمنث میگوید: «در سوره های مکی هیچ ارتباطی بین اسمعیل و ابراهیم ذکر نشده است» و این سخن بدان سبب است که میخواسته ادعائی را که مقصودش بوده بکفرسی نشاند و آن ادعا اینکه «محمد در آغاز بفکر منسوب کردن اعراب با اسمعیل و ابراهیم نبود اما همینکه بمدینه مهاجرت کرد بفکر افتاد که نسب اعراب را که خود نیز از آنان بود از طریق اسمعیل و ابراهیم بیهود پیوند دهد در حالیکه بین اعراب و اسمعیل و ابراهیم اصلاً ارتباطی نیست»

این ادعا قبل از اینکه معارض قرآن باشد معارض تورات است چه در تورات ارتباط اسمعیل با ابراهیم بیان گشته و نیز ذکر شده است که اسمعیل چو عده ای از قبایل بلاد العرب بوده است و نیز ونسنگ وقتی که سوره های مکی را میسرود فقط آنها را نام میبرد که در آن از رابط بین ابراهیم و اسمعیل و بالنتیجه اعراب سخنی بمیان نیامده است. و اذ ذکر سوره ابراهیم که خود سوره می است مکی بکلی خودداری کرده است. سوره ابراهیم برخلاف ادعای ونسنگ گواهی میدهد چه آیاتش موبد این نکته است که ابراهیم و اسمعیل خانه خدا را بنیاد نهاده از پیشگاه باری تعالی درخواست نمودند که فرزندان شان را از عبادت بتها بدور دارد. و نیز ابراهیم در این سوره بیان میکند که نسلی از خود را دروادی لم یزرعی نزدیک بیت الله الحرام سکونت داده و از خداوند تقاضا میکند که از ثمرات و نعمات خویش بر آنان بیخشاید و نیز خدای را سپاس میگذارد که بوی فرزندان او چون اسمعیل و اسحق بخشیده است (رجوع کنید بسوره ابراهیم آیات ۳۵ الی ۴۱).

فکر نمیکنم که ونسنگ سوره ابراهیم را ندیده باشد بلکه بظن قریب بیقین وی عمداً اذکر این سوره خودداری کرده است تا نظریه باطلش را بکفرسی نشاند.

اما در مورد دوم باید گفت پیغمبر نمیخواست بیهودیان توسط جرید و از آنان پشتیبانی طلبد لکن چون یهود نیز اهل توحید بودند، بت نمی پرستیدند و بابت پرستان حضومت

میورزیدند و از طرف دیگر در کتب یهود ذکر ی از پیغمبر شده و هنوز نیز آثارش باقیست (و بوضوح شهادت میدهد که آنان آنچه را که خداوند مقرر داشته پنهان میدارند) انتظار داشت که آنان زودتر ایمان آورند اما چون نبوتش را انکار کردند فقط منزلت دیگران را یافتند .

و بدیهی است که قرآن اصلاً ابراهیم را یهودی نمیداند و با عقیده یهودیت ابراهیم صریحاً مخالف است چه یهود از فرزندان اسرائیل و اسرائیل نیز فرزند اسحاق بن ابراهیم است . و عجیب است که جدتابع و منسوب فرزند زاده می که اصلاً او را ندیده و با وی هم عصر نبوده محسوب شود . در سوره آل عمران آمده است که (ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی .

اسلام هیچوقت انتساب بیهودیت ابراهیم را برای خود فخر نهموده است حتی بعکس با عقیده یهود مبنی بر یهودی بودن ابراهیم منازعه کرده است . خدای تعالی در سوره آل عمران میفرماید «یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم و ما انزلت التورات و الانجیل الا من بعده افلا تعقلون» ای اهل کتاب چرا در مورد ابراهیم مجادله میکنید در صورتیکه تورات و انجیل پس از ابراهیم نازل شده است آیا تعقل نمیکنید ؟

برخلاف آنچه و ناسنگ میگوید اسلام هیچوقت پیشیبانی از جانب یهودیان احتیاجی نداشت چه مطابق قرآن اسلام قدیمترین دینی بود که خداوند برای بشریت فرو فرستاد اما رواساء ادیان از طریق حق منحرف شدند و آن را از هدفی که داشت بدور افکندند تا آنکه پروردگار حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در آخر الزمان پیغمبری برگزید . از اینجهت است خدای تعالی میفرماید : (شرع لکم من الدین ما وصی به نوح و الذی او حینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تفرقوا فیه) . سوره شوری آیه ۱۲ «خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم بآن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پای دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید .»

اما کعبه بنای ساده مکعبشکلی بود و عرب هر بناء مکعبشکل را که مردم معمولاً (ولو بمنظور غیر عبادت) میساختند کعبه مینامیدند بنا بر این آیا بعید بنظر میرسد که ابراهیم که بعقیده همه ادیان پیغمبر بود برای عبادت خویش و فرزندان بنائش باین شکل بسازد ؟ و چون بنا بنص تورات ثابت شده که ابراهیم فرزندش را بدان ناحیه از جزیره العرب

رسانیده مسلمانانجا بمنظور عبادت بنای ساده‌ئی با سلوب معابد ساخته است. و امروز هیچکس مخالف این عقیده نیست که ابراهیم نماز گاهی بمنظور عبادت خداوند ساخته است تا گفته شود محمد (ص) برای بسالا بردن ارج و قدر خود بنای کعبه را بسا ابراهیم نسبت داده است.

و از جمله دلایلی که ثابت میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنای کعبه را رکنی از ارکان دعوت خویش قرار نداده آنست که هنگام توقف در مکه اصحاب با امر آن حضرت بسوی بیت المقدس نماز میگزاردند.

نکته سومی که این مستشرقین بدان استناد میکنند آنست که میگویند ابراهیم یا اسمعیل پیغمبر اعراب نیست و برای اثبات ادعای خود آیه (لتنذر قوماً ما اتاهم من نذیر من قبلک) از سوره سجد و آیه (لتنذر قوماً ما انذر آباء هم فهم غافلون) سوره یس را دلیل میآورند در پاسخ این استناد گوئیم بعقیده مفسرین معنی آیات مذکور آنست که نسل موجود اعراب زمان حضرت محمد را پیغمبر دیگری براه حق هدایت نکرده و این گفتار مغایر و منافسی پیغمبری ابراهیم یا اسمعیل برای پدران این اعراب نیست.

و از آنجا که دین بسیاری از این اعراب بت پرستی و تقدیم قربانیها برای بت‌ها بوده و برای خویش سنن و آداب جاهلانه‌ئی که از جانب خدا نبود داشتند حضرت محمد از میان آنان برانگیخته شد تا باین قوم که خود را متدین و عقاید پوچ خود را بخداوند نسبت میدادند بفهماند که هیچگاه پروردگار برای آنها پیغمبری که مروج چنین آراء باطلی باشد نفرستاده است. چه اینان هر گاه مستحق کفر خداوند میشدند خویش را بیگناه جلوه داده میگفتند ما پدران و اجداد خویش را باین آئین باقتیم و خداوند ما را چنین دستور فرموده. از اینجهت است که خدای تعالی در مواضع مختلف و متعدد این ادعای آنان را صریحاً رد میکند از جمله میفرماید «ان الله لا یامر بالفحشاء اتقون علی الله ما لاتعلمون» استاد عقاد (منظور استاد عباس محمود العقاد محقق مشهور مصر است) در بحث خویش تحت عنوان (ابوالانبیاء - ابراهیم خلیل) مینویسد:

«در باره تأسیس کعبه در حجاز بروزگار ابراهیم روایتی ذکر میکنند. کسانی که منکر صحت این روایتند اولاً باید بدلائل انکار خویش از راه عقل و برهان یقین کنند ثانیاً لازم است دلیلی که از لحاظ تاریخ صحیح تر و مقبول تر است ارائه دهند.

روایات این قوم جاهل (مردم مکه در ایام جاهلیت) چنین میگویند که مکه در روزگار باستان بوسیله مردمی از اهل یمن و سپس بوسیله طایفه‌ئی از قوم نبط بنا گردید و کلیه دلایل موجود موید این روایات است. اما اهالی یمن هیچگاه برای غیر بلاد خویش مزیت و

قداستی که شأن و شوکت آنها را در میان قبایل عرب متزلزل کند قائل نیستند و حتی بارها اتفاق افتاده که آنان بکعبه بچشم هم‌آورد و رقیبی خطر ناک نگریسته درویرانی و انهدام آن و متوجه کردن حجاج بعباد تگاهی که جانشین کعبه گردد کوشیده‌اند. امامسکن قوم نبط در شمال جزیره العرب واقع و مکه محل عبور آنهاست و از آنجا هیچگونه مزاحمتی برای مکه متصور نیست. آثار نبطیان که هنوز هم در ناحیه بتراء باقی است صریحاً حاکیست که بین قوم نبط و اهالی حجاز از لحاظ عبادت و زبان و نژاد شباهت‌هایی وجود دارد. و حتی نسب شناسان حجاز میگویند که آنها از قوم نبط بوده بت پرستی را از نبطیان آموخته‌اند. و جمیع منابع دیگر نیز صریح است بر اینکه قوم نبط از نسل نبات بن اسمعیل میباشند.

ابعاد کعبه نیز خود دلیل دیگری است که ذکر آن در هنگام بحث از کعبه ضروری بنظر میرسد آنطور که مسلم است کعبه بارها مورد تجدید بنا قرار گرفته و بنا کنندگان هر بار کوشیده‌اند که منظره و هیئت قدیم آن را تا آنجا که ممکن است حفظ کنند منتهای مراتب حفظ ابعاد جانبی آن بسبب دخول و یا خروج حجر «حجر اسماعیل» در کعبه متعذرو مشکل بوده اما بهر حال ارتفاع بنا را حفظ کرده‌اند و بطوریکه بیشتر روایات ذکر میکنند ارتفاع کعبه همین ارتفاع کنون یعنی معادل ۲۷ ذراع (و یا ۱۵ متر است) و ۲۷ ذراع برابر ۱۵ متر نیست مگر آنکه واحد ذراع را همان مقیاس مقدسی فرض کنیم که قوم ابراهیم داشته‌اند و این ذراع بموجب آنچه «استاد گریفس» متخصص مقیاس‌های باستانی ثابت کرده کمی بیش از ۲۱ اینچ و سه ربع اینچ است (هر اینچ معادل ۲٫۵ سانتی متر است) و تقریباً با بناهای دیگری که با ذراع اندازه گیری شده شباهت دارد *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

بهر است هر صاحب نظر منزله از غرض باین دلایل توجه کند تا بدروغ و نادریست بودن روایاتی که مسأله «بنای کعبه بدست ابراهیم» را ساخته و پرداخته یهودیان میدانند (و میگویند آنها از راه وحدت نسب میکوشیدند رضایت اعراب را جلب و خود را بآنان نزدیک کنند) پی ببرد چه نسبت اعراب با اسمعیل بن ابراهیم در بخش تکوین تورات نیز ذکر شده است.

توجه فرمائید

همت والای مشترکین محترم تأثیر بسزائی در امور این نشریه دارد توجه داشته باشید که این نشریه دینی فقط با ادای دین شما میتواند اداره شود و جوه خود را زودتر بفرستید